

نقد و بررسی مجموعه فرهنگ‌های سخن^۱

فرهاد قربان‌زاده (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

مقدمه

مجموعه فرهنگ‌های سخن را باید نوآورانه‌ترین فرهنگ‌های زبان فارسی دانست. در این مقاله، منظور از «مجموعه فرهنگ‌های سخن» فرهنگ بزرگ سخن، فرهنگ فشرده سخن و فرهنگ روز سخن است. در بخش «پیوست»، به‌اجمال، فرهنگ روز سخن بررسی شده است. برخلاف اغلب نقدهایی که به فرهنگ‌ها نوشته می‌شود، در این مقاله، «روش فرهنگ‌نویسی» مجموعه فرهنگ‌های سخن بررسی و از ذکر ایرادهای موردی و کم‌اهمیت خودداری شده است. پرداختن به بررسی «روش فرهنگ‌نویسی» مجموعه فرهنگ‌های سخن نشان‌دهنده این است که این اثر، برخلاف برخی از فرهنگ‌های بسیار مشهور فارسی، روشمند است و برتری مهم مجموعه فرهنگ‌های سخن نسبت به دیگر فرهنگ‌های فارسی نیز همین است. به دلیل همین روشمندی است که نگارنده، بدون هیچ اغراقی، فن فرهنگ‌نویسی فارسی را به دو دوره «پیشاسخن» و «پساسخن» تقسیم می‌کند. در دوره پاساسخن کنونی، تألیف فرهنگ‌هایی با روشمندی فرهنگ‌های پیشین بی‌شک شکست‌خورده خواهد بود، زیرا با تألیف

۱. بخشی از این مقاله در تاریخ ۹۴/۳/۲۷ در انتشارات فنی ایران و در قالب سخنرانی ارائه شده است. علاوه بر این، در شماره پیشین مجله فرهنگ‌نویسی مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن» از نگارنده منتشر شده است. این دو مقاله مکمل یکدیگرند. از دوستان و همکارانم الوند بهاری، زهرا جعفری، ساغر شریفی، و فریبا قطره که پیش از چاپ مقاله آن را خواندند سپاسگزارم.

مجموعه‌فرهنگ‌های سخن، کاربران فرهنگ‌های فارسی با سطح کیفی بسیار بالاتری نسبت به فرهنگ‌های پیشین روبه‌رو شدند و اکنون آثار ناروشمند گذشته پاسخگوی بسیاری از انتظارات کاربران حرفه‌ای آن آثار نیست.^۱

در مقایسه فرهنگ بزرگ سخن با فرهنگ فشرده و فرهنگ روز خواهیم دید که مؤلفان این فرهنگ‌ها همواره در ویرایش و بهبود فرهنگ خود کوشیده‌اند و هر فرهنگی که در این مجموعه پس از فرهنگ دیگر منتشر شده‌است آشکارا مزیت‌هایی بر فرهنگ‌های پیشین دارد.

اغلب پیشنهادهایی که در این مقاله ذکر خواهد شد بر پایه روش‌های نوین به‌کاررفته در فرهنگ‌های معتبر انگلیسی است که در اغلب این فرهنگ‌ها درباره آن‌ها اتفاق نظر وجود دارد، ولی متأسفانه برخی از آن‌ها هنوز در فرهنگ‌های فارسی تماماً جای خود را باز نکرده‌اند. این مقاله تلاش دارد، در کنار نقد مجموعه‌فرهنگ‌های سخن، خواننده را با برخی از این روش‌های نوین نیز آشنا سازد. برخی پیشنهادهای دیگر نیز به موارد معدودی می‌پردازد که در مجموعه‌فرهنگ‌های سخن درمورد آن‌ها روش یکسانی به‌کار نرفته‌است، مانند تعریف‌نگاری چندگانه واژه‌های دارای برچسب حاصل‌مصدر.

در ادامه، هریک از بخش‌های مجموعه‌فرهنگ‌های سخن جداگانه بررسی و پیشنهادهایی ذکر خواهد شد تا در صورت صلاح‌دید در ویراست‌های بعدی این اثر یا در چاپ‌های بعدی ذیل فرهنگ بزرگ سخن (حسن انوری، تهران، سخن، ۱۳۹۰) وارد شود. نکته مهم اینکه نگارنده پیش از این، به همراه تعدادی از همکاران، فرهنگ فارسی عمید (حسن عمید، تهران، اشجع، دو جلد، ۱۳۸۹) را ویرایش و در مواردی تألیف مجدد کرده‌است که بسیاری از پیشنهادهای پیش رو باید در آن کتاب هم اعمال شود. به بیان دیگر، این

۱. سامعی درباره ناروشمندی فرهنگ‌های فارسی می‌نویسد: «۶۵ سال فرهنگ‌نویسی معاصر فارسی را در یک عبارت می‌توان خلاصه کرد: فقر روش و غنای اطلاعات. فرهنگ‌های این دوره، به‌جز یکی دو اثر، مجموعه‌هایی هستند از اطلاعات که با کوشش و تلاش طاقت‌فرسا، و غالباً یک‌تنه، از میان انبوه آثار و کتب قدیم و جدید بیرون کشیده شده‌است. افرادی نظیر علی‌اکبر نفیسی، علی‌اکبر دهخدا، و محمد معین... هرچه بخواهید همت و حوصله داشتند، اما فاقد روش بودند. اینان اطلاعات فرهنگ‌های کهن را اخذ کرده‌اند، اما روش محدود آن‌ها را، به‌خاطر اقتباسی ناسنجیده از فرهنگ‌نویسی غرب، به بی‌روشی بدل کرده‌اند. به‌طوری‌که مجموعه‌هایی پدید آمده‌است حاوی اطلاعات فراوان، اما پریشان، نامنظم، فاقد انسجام و ناقص که دیگر نه کهن است و نه نو» (سامعی ۱۳۶۸، ص ۷۸ و ۷۹).

مقاله نقدی بر فرهنگ فارسی عمید و همچنین بسیاری از دیگر فرهنگ‌های فارسی به حساب می‌آید.

۱- پیکره زبانی / بانک شاهد

در اصطلاح زبان‌شناسی و فرهنگ‌نویسی، «پیکره» (corpus) به مجموعه‌ای محدود از پاره‌گفتارهای عینی زبانی گفته می‌شود که پایه‌های تجربی را برای پژوهش‌های زبانی فراهم می‌آورد (Bussmann 1996, p. 260, "corpus"). هارتمان و جیمز نیز «پیکره» را این‌گونه تعریف می‌کنند: مجموعه‌ای نظام‌مند از متون که مشخصه‌های کاربرد زبان یا گونه زبانی را ثبت می‌کند (Hartmann and James 2002, p. 30, "corpus"). اما پیکره فرهنگ بزرگ سخن مجموعه‌ای از شاهدهاست که به آن در انگلیسی archive و در فارسی «بانک شاهد» می‌گویند. پیکره مجموعه‌ای از چند متن است که هر یک به‌تنهایی انسجام دارد و تمامی آن متن به‌هم پیوسته است. اما بانک شاهد متشکل از جمله‌ها و بیت‌های از هم گسسته‌ای است که به سلیقه برگه‌نویس از متن‌های گوناگون گردآوری شده‌است.

بانک شاهد فرهنگ بزرگ سخن از حدود چهارصد متن کهن و جدید فارسی تشکیل شده‌است. به نظر می‌رسد که در این بانک شاهد برای استخراج واژه‌های دشوار، کم‌کاربرد و قدیمی متن‌های کهن، در کنار روش رایج برگه‌نویسی، از روش هوشمندانه‌ای نیز بهره برده شده؛ به این صورت که واژه‌های موجود در فهرست انتهای کتاب‌های کهن فارسی استخراج و به بانک شاهد افزوده شده‌است. این واژه‌ها بخش کلانی از واژه‌های کهن پیکره را تشکیل می‌دهند. برخی از این کتاب‌ها برگزیده کتاب‌های اصلی و دراصل کتاب درسی هستند و البته ایرادی هم ندارد (از جمله ← انوری ۱۳۸۱، کتاب‌نامه ۱، ص هفتادویک). مؤلفان فرهنگ بزرگ سخن در گزینش کتاب‌های پیکره این اثر بیشتر به متن‌های معاصر فارسی گرایش داشته‌اند.

۲- واحدهای واژگانی

فرهنگ بزرگ و فرهنگ فشرده شامل واژه‌ها و ترکیب‌های جدید و کهن فارسی هستند. به دلیل پیکره‌بنیاد بودن و خودداری از رونویسی فرهنگ‌های پیشین، بسیاری از واژه‌ها و ترکیب‌های کهن نیز، برای نخستین بار، در آن‌ها ثبت شده‌است. در دیگر فرهنگ‌های فارسی، به‌ویژه فرهنگ‌های قدیمی، تعداد بسیار زیادی شَبَح‌واژه (ghost-word) و واژه دساتیری و مصخف و محرف و جعلی وجود دارد که هیچ شاهدهی از آن‌ها در متن‌ها

نیست و این به دلیل رونویسی فرهنگ‌ها از یکدیگر بوده‌است. از آنجاکه فرهنگ بزرگ سخن برپایه متن‌های فارسی تألیف شده‌است و نه براساس فرهنگ‌های پیشین فارسی، این قبیل واژه‌ها بسیار به‌ندرت به مجموعه‌فرهنگ‌های سخن راه یافته‌اند و در نتیجه این فرهنگ‌ها، از این دیدگاه نیز، معتبرترین فرهنگ‌های فارسی هستند. علاوه‌براین، صدها و حتی هزاران معنی و واژه جدید فارسی از میان متن‌های معاصر فارسی استخراج و برای نخستین بار به این فرهنگ‌ها افزوده شده‌اند. مقایسه اجمالی مدخل‌ها و زیرمدخل‌های فرهنگ بزرگ سخن با فرهنگ‌های فارسی سده کنونی به‌راحتی این ادعا را ثابت می‌کند.

۱-۲- واحدهای واژگانی تخصصی

بسیاری از واژه‌های تخصصی، برای نخستین بار، در مجموعه‌فرهنگ‌های سخن ثبت شده‌است و این به دلیل استفاده از دانش متخصصان رشته‌های گوناگون در تألیف این فرهنگ‌ها بوده‌است. باین‌حال، تعداد اندکی واحد واژگانی تخصصی نیز وجود دارد که در فرهنگ‌های عمومی نیازی به ضبط آن‌ها نیست. در مقدمه فرهنگ بزرگ سخن روش مدخل‌گزینی واحدهای واژگانی تخصصی بیان شده‌است (انوری ۱۳۸۱، ص شانزده - نوزده، «یادداشت ویراستار ارشد اصطلاحات علمی»)، اما در مواردی معدود، برخی از این واحدهای واژگانی تخصصی فرنگی، مانند فرمالین [فرانسوی: formaline]، در فرهنگ‌های عمومی انگلیسی و فرانسوی نیز مدخل نشده‌اند (از جمله، ← Gillard 2008؛ JEUGE-Rundell 2002؛ SOANES and STEVENSON 2005؛ PERRAULT 2008؛ MARR 2008؛ HEACOCK 2003؛ MAYNART 2008). همین واژه در برخی فرهنگ‌های تخصصی، مانند Chambers A Dictionary of Science، (Walker 2002) Dictionary of Science and Technology (Mish 2008) Merriam-Webster's Collegiate Dictionary و (Daintith and Martin 2005) با املاهای انگلیسی خود مدخل شده‌است (نیز ← رفیعی خضری ۱۳۹۰). برای اطمینان از مدخل کردن یا مدخل نکردن واحدهای واژگانی تخصصی فرنگی در فرهنگ‌های عمومی فارسی، بهتر است علاوه‌بر روش‌هایی که فرهنگ‌نویس برای مدخل کردن یا مدخل نکردن چنین واژه‌هایی در نظر می‌گیرد، از فرهنگ‌های عمومی فرانسوی و انگلیسی نیز استفاده شود. در این صورت، اگر اغلب آن فرهنگ‌ها واژه مورد نظر را مدخل نکرده باشند، می‌توان از قرار دادن آن در فرهنگ فارسی نیز چشم‌پوشی کرد. این

در مواردی است که واژه تخصصی در فارسی پرکاربرد نباشد. دوباره یادآوری می‌شود که تعداد واژه‌هایی از این دست در فرهنگ بزرگ سخن اندک است و ایراد عمده‌ای بر این فرهنگ به‌شمار نمی‌آید.

۳- تعریف‌نگاری

با انتشار فرهنگ بزرگ سخن، تحولی عظیم و کم‌سابقه در فرهنگ‌نویسی فارسی روی داد. این تحول به‌ویژه در شیوه تعریف‌نگاری این اثر مشهود است. تعریف‌های این فرهنگ، تقریباً در سراسر فرهنگ، از زبانی پیراسته، ساده و روشن برخوردار است و در بسیاری از واحدهای واژگانی از «تعریف» به‌جای «مترادف» استفاده شده است. تقریباً در هیچ‌یک از تعریف‌ها از واژه‌های کهن و دشوار استفاده نشده است. با این حال، باز هم می‌توان در برخی موارد روش بهتری برای تعریف‌نگاری واحدهای واژگانی در نظر گرفت. در ادامه چند پیشنهاد ذکر شده است:

۳-۱- استفاده از یک تعریف به‌جای چند مترادف

در برخی موارد، به‌نادرست، از چند مترادف به‌جای تعریف استفاده شده است. این روش غلط در صفت‌ها، قیدها و اسم‌مصدرها یا اسم‌های انتزاعی، که تعریف آن‌ها دشوارتر از دیگر واژه‌هاست، بیشتر دیده می‌شود. در فرهنگ‌نویسی نوین، استفاده از یک تعریف در هر پرش معنایی کفایت می‌کند و بهتر است از ارائه چند مترادف به‌جای تعریف خودداری کرد، مانند:

آسمان ... ۳. (ادیان) عالم بالا؛ درگاه قدس	بی‌سامان ... ۲. بی‌نظم؛ آشفته؛ پریشان: عقد
خداوند؛ عالم غیب؛ جایگاه فرشتگان؛ عالم	معاهده‌ای به دولت روس کرده... که باطن آن
الوهیت و قداست: نگاه را به آسمان دوخته به	تقسیم این مملکت مظلوم بی‌سامان بود.
درگاه الهی نالیدم.	حتم ... ۱. قطعی؛ یقینی؛ حتمی: به‌طور حتم به
بندی ... ۱. اسیر؛ زندانی؛ گرفتار: همه بندی‌ها از	تبریز رفتی خواهد شد...

زندان آزاد شدند...

برای مثال، معنی بالا در مدخل آسمان را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «در برخی دین‌ها و در باور برخی افراد، جایی بالاتر از کره زمین که خداوند و فرشتگان در آن قرار دارند و انسان‌های نیکوکار پس از مرگ به آنجا می‌روند» (Heacock 2003, «heaven»). تاجایی که نگارنده آگاهی دارد، در میان فرهنگ‌های معتبر، استثنائاً،

بودن، در بسیاری موارد، دارای دو تعریف (و نه مترادف) است. تعریف نخست بسیار ساده‌است، ولی تعریف دوم دشوارتر است و گاهی چگونگی ارتباط واحد واژگانی را با واژه‌های دیگر نشان می‌دهد (PERRAULT 2008, p. 7a). متأسفانه، بسیاری از مؤلفان فرهنگ‌های دیگر فارسی نیز، برای ساده کردن کار خود، به‌وفور از یک یا چند مترادف به‌جای تعریف‌نگاری استفاده می‌کنند.

۲-۳- استفاده از تعریف اسمی به‌جای مصدری

در مجموعه فرهنگ‌های سخن، مصدرهای عربی با هویت دستوری «اسم‌مصدر» مشخص شده‌اند و گاهی به‌صورت مصدری و گاهی به‌صورت اسمی تعریف شده‌اند. نگارنده پیشنهاد می‌کند این‌گونه مدخل‌ها، به پیروی از دستور زبان فارسی، نقش دستوری «اسم» داشته باشند و به‌صورت اسمی تعریف شوند. در فارسی مصدر با افزودن پسوند «-ان» به ستاک یا بن گذشته ساخته می‌شود و بهتر است از کلمه‌هایی با این ساخت برای تعریف کلمه‌هایی که ساخت اسمی دارند و فاقد این پسوند هستند خودداری کرد، مانند:

تودیع (اسم‌مصدر) وداع کردن؛ خداحافظی کردن:
برای تودیع با سربازان با هم به سر صف نظامیان
رفته، از همکاری... افسران اظهار امتنان کردم.

به باور نگارنده، بهتر است «جنس» تعریف‌نگاری این‌گونه مدخل‌ها واژه‌ای باشد که نقش دستوری آن نیز اسم‌مصدر است. در این صورت، در تعریف مدخل تودیع دو کلمه «کردن» حشو است و «وداع و خداحافظی» تعریف یا مترادف بهتری است. برای مثال، مقایسه کنید با مدخل *leave-taking* «تودیع» در *Oxford Dictionary of English* (SOANES and STEVENSON 2005) و صدها یا هزاران مدخل مشابه در فرهنگ‌های معتبر فرنگی، که در آن‌ها تعریف داده‌شده به‌صورت اسمی است و نه مصدری:

leave-taking ▶ *noun* an act of saying goodbye

نکته‌ای که برخی فرهنگ‌نویسان ما کمتر به آن توجه می‌کنند این است که اگر الف به معنی ب است، در نتیجه ب نیز به معنی الف است. پس اگر در برابر مدخل اسمی تودیع بتوانیم معنی مصدری «خداحافظی کردن» را ذکر کنیم، در ترکیب خداحافظی کردن نیز می‌توانیم مترادف «تودیع» را قرار دهیم. درحالی‌که می‌دانیم در فرهنگ‌های

فارسی، به‌درستی، برای فعل‌های مرکب مترادف اسمی آورده نمی‌شود. پس همان‌گونه که در برابر مصدر (مانند خداحافظی کردن) معنی اسمی (مانند تودیع) آورده نمی‌شود، در برابر اسم نیز نمی‌توان معنی مصدری آورد.

علاوه‌براین، طبق فرهنگ بزرگ سخن اگر مثلاً تولید به معنی «ایجاد کردن» است، پس تولید کردن یعنی «ایجاد کردن کردن»!

نباید فراموش کرد که فرهنگ‌ها علاوه‌بر ارائه معنی واحدهای واژگانی وظیفه دارند که نقش دستوری آن‌ها را نیز بیان کنند و برچسب نقش دستوری باید با معنی مندرج در فرهنگ منطبق باشد. هرچند که مصدر نیز نوعی اسم است، اما وقتی در برچسب‌های نقش دستوری برای مصدر و اسم نقش دستوری جداگانه‌ای قائل می‌شویم، باید این تفاوت را در تعریف‌نگاری نیز نشان دهیم.

از سوی دیگر، در فارسی اسم‌مصدرها دچار کاهش معنایی شده‌اند و معنای مصدری آن‌ها کمتر از مصدرهاست. برای مثال، اگر در عربی دعوت به معنی «دعوت کردن» است در فارسی از بار معنایی مصدری آن کاسته شده‌است و نمی‌توانیم همان معنایی را که در فرهنگ‌های عربی - فارسی روبه‌روی این مدخل درج شده‌است در فرهنگ‌های فارسی نیز بیاوریم. در نتیجه، اگر در برابر اسم‌مصدرها معنی مصدری قرار دهیم، این کاهش معنایی را نادیده گرفته‌ایم و به‌نادرست معنی مصدری آن را تقویت کرده‌ایم. دلیل افزودن هم‌کرد به اسم‌مصدرها نیز همین است و فارسی‌زبانان برای افزودن بار معنایی مصدری اسم‌مصدرها یا تأکید بر روی معنای مصدری آن‌ها هم‌کردی به اسم‌مصدرها می‌افزایند تا این کاهش معنایی را جبران کرده باشند و مثلاً اجرای برنامه را اجرا کردن برنامه نیز می‌گویند.

باین‌حال، برخی از اسم‌مصدرها را نمی‌توان به‌صورت اسمی تعریف کرد. نگارنده پیشنهاد می‌کند در این موارد از واژه‌هایی مانند «فرایند»، «عمل»، «حالت»، «وضع» و مانند آن استفاده کرد. در فرهنگ فارسی دو‌جلدی (صدری‌افشار و همکاران ۱۳۸۹) و جلد نخست فرهنگ جامع زبان فارسی (صادقی ۱۳۹۲) همین روش به‌کار رفته‌است. البته در تعداد اندک شماری از مدخل‌های مجموعه فرهنگ‌های سخن از این روش استفاده شده‌است، اما در همه‌جا یکدست نیست، مانند

شست‌وشو عمل شستن نشی ... وضع و حالت نش

۳-۳- تعریف حاصل‌مصدرها به‌جای استفاده از الگوی «صفت + مصدر»

در مجموعه‌فرهنگ‌های سخن، در بسیاری از مدخل‌های دارای نقش دستوری حاصل‌مصدر (← دنباله مقاله) تعریف به‌صورت کامل داده شده‌است، مانند زیبایی (حاصل‌مصدر) حالتی که در شخص یا شیء زیبا وجود دارد؛ حُسن؛ جمال اما این روش در تمامی حاصل‌مصدرها به‌صورت یکسان به‌کار نرفته‌است و در بسیاری از مدخل‌ها از ساخت «جزء صفتی + مصدر» برای تعریف‌نگاری استفاده شده‌است، مانند

آبادی (حاصل‌مصدر) آباد بودن

جاودانگی (حاصل‌مصدر) جاودانه بودن

زشتی (حاصل‌مصدر) زشت بودن

نگارنده پیشنهاد می‌کند روش تعریف‌نگاری حاصل‌مصدرها با روش تعریف‌نگاری اسم‌مصدرها، که در بالا پیشنهاد شد، مشابه باشد و چنین مدخل‌هایی با استفاده از تعریف مندرج در جزء صفتی خود (در اینجا: «آباد»، «جاودانه» و «زشت») «به‌طور کامل» و به‌صورت «اسمی» تعریف شوند، همان‌گونه که در برخی از مدخل‌های دارای نقش دستوری حاصل‌مصدر نیز چنین کرده‌اند.

۴- آوانویسی

در مجموعه‌فرهنگ‌های سخن، به‌درستی، تلفظ امروزی فارسی معیار ملاک قرار گرفته‌است و تلفظ هر مدخل با الفبای آوانگاری آمریکای شمالی (یعنی APA و نه IPA) به‌دقت واج‌نویسی شده‌است.

در تلفظ‌ها به‌جای نشانه \hat{a} (نشانه تلفظ «ا / ا» در فارسی معاصر)، نشانه \bar{a} (نشانه تلفظ «ا / ا» در عربی و فارسی کهن تا پیش از سده نهم) به‌کار رفته‌است (صادقی ۱۳۵۷، ص ۱۲۹) که غلط است.

۴-۱- تقطیع تکواژی در آوانویسی

در آوانویسی مجموعه‌فرهنگ‌های سخن هریک از تکواژها با خط تیره از هم جدا شده‌اند، مانند دو‌سالانه do-sāl-āne. چند واژه زیر را در Merriam-Webster's Collegiate Dictionary (Mish 2008) در نظر بگیرید:

ab.sen.tee \,ab-sən-'tē\

ba.zaar \bə-'zār\

flash.er \'fla-shər\

met.ric \'me-trik\

در این فرهنگ انگلیسی، خط تیره موجود در آوانویسی برای جدا کردن هجاهای موجود در واژه به کار می‌رود. در زبان‌هایی مانند انگلیسی، که با خط لاتین نوشته می‌شود، مرسوم است که اگر واژه‌ای کاملاً در انتهای سطر ننگند، از جایی مشخص آن را تقطیع می‌کنند و با قرار دادن نشانه خط تیره، ادامه واژه را در سطر بعد می‌نویسند. در فرهنگ اخیر، محل‌های این تقطیع با نشانه نقطه در سرمدخل از هم جدا شده‌اند و نباید آن‌ها را با تکواژهای تشکیل‌دهنده واژه اشتباه گرفت. چنان‌که در بالا نیز دیده می‌شود، در بسیاری موارد مرز هجاها و مرز تقطیع واژه در انتهای سطر، بر یکدیگر منطبق نیستند. در *The American Heritage High School Dictionary* (BERUBE 2010) نیز همین روش به کار رفته است.

نگارنده تاکنون فرهنگ معتبری را ندیده است که در بخش آوانویسی آن، به مانند مجموعه فرهنگ‌های سخن، تقطیع تکواژی صورت گرفته باشد و این روش را تأیید نمی‌کند.

۴-۲- بست چاکنایی (همزه و «ع»)

بست چاکنایی (همزه و «ع») آغازی با نشانه /ʔ/ مشخص شده است، مانند ابد *abad* و عمو *amu*، اما از آنجاکه در فارسی، به لحاظ «واجی» (و نه «آوایی»)، بست چاکنایی در آغاز واژه تمایز معنایی ایجاد نمی‌کند و به نوعی حشو محسوب می‌شود، نیازی به نوشتن آن نیست (دیهم ۱۳۸۷، ص هجده؛ میلانیان ۱۳۸۴، ص ۹، حاشیه؛ حق‌شناس و همکاران ۱۳۸۷، ص ۲۹۴). این واژه‌ها بهتر است به صورت ابد *abad* و عمو *amu* آوانویسی شوند. بست چاکنایی در برخی واژه‌ها (مانند بدعهد *bad'ahd*، هم عقیده *ham'aqide*، هم عصر *ham'asr* و هم عهد *ham'ahd*) توزیع کامل دارد، یعنی هم در آغاز و هم در پایانه هجا دیده می‌شود. در مقابل، باید توجه داشت که در فرایند ساخت واژه‌های مرکب، در صورتی که تکواژ اول به صامت ختم شده باشد و دومین تکواژ فارسی باشد و با همزه آغاز شده باشد، نیازی به درج انسداد چاکنایی نیست، زیرا صامت پایانی ستاک یا تکواژ اول در محل آغاز تکواژ دوم قرار می‌گیرد (← کرد زعفرانلو کامبوزیا

۱۳۹۲، ص ۲۸۱). به بیان ساده‌تر، واژه‌های فارسی‌ای که با همزه آغاز می‌شوند (مانند افزار و افکن) در صورتی که دومین تکواژ ترکیب باشند همزه آن‌ها تلفظ نمی‌شود، مانند

مردافکن *mardafkan* دلارام *delârâm*

نرم‌افزار *narmafzâr* سخت‌افزار *saxtafzâr*

هم‌آغوش *hamâquš* شرم‌آور *šarmâvar*

در مجموعه فرهنگ‌های سخن هریک از واژه‌های بالا به این صورت آوانویسی شده‌اند که درست نیست:

مردافکن *mard-a(ʔ)a fkan* دلارام *del-â(ʔâ)râm*

نرم‌افزار *narm-a(ʔ)a fzâr* سخت‌افزار *saxt-a(ʔ)a fzâr*

هم‌آغوش *ham-â(ʔâ)quš* شرم‌آور *šarm-â(ʔâ)var*

نیز: بارانداز، بدآموزی، پرآوازه، تیرانداز، خودآگاه، خون‌آلود، خیراندیش، دانش‌آموز، دردآور، دل‌آزرده، دل‌آشوب، دل‌انگیز، رنج‌آور، زیرانداز، سرآغاز، سرانجام، سودآور، سهل‌انگار، شورآفرین، شورانگیز، قیراندود، کارآزموده، کارآگاه، کارآمد، کارآموز، مال‌اندوزی، مهرانگیز، نان‌آور، نیک‌اختر، نیک‌اندیش، هم‌آوا، یادآوری.

همزه برخی از این واژه‌های مرکب گاهی در شعر تلفظ می‌شود و به همین دلیل ممکن است برخی عقیده داشته باشند که باید همزه این واژه‌ها را در آوانویسی ذکر کرد، اما نباید فراموش کرد که نشان دادن تلفظ شعری واژه‌ها وظیفه فرهنگ‌نویس نیست و مؤلف فرهنگ‌های عمومی باید تلفظ معیار را به دست دهد. به همین دلیل است که مثلاً تلفظ شعری واژه گلستان (*golsetân*) در فرهنگ‌ها نمی‌آید.

۳-۴- جدول آوانگاری

در «جدول آوانگاری» (پیشگفتار مجموعه فرهنگ‌های سخن) زنجیره‌های [w]o- (مانند دولت)، -āw (مانند ماوس)، -ey (مانند دی)، -ā^v- (مانند سشوار)، -iya- (مانند سیه)، -iyā- (مانند پیانو) مصوت مرکب دانسته شده‌اند، در حالی که به لحاظ «واجی»، در فارسی امروز مصوت مرکب وجود ندارد (مدرسی قوامی ۱۳۸۹؛ حق‌شناس و همکاران ۱۳۸۷، ص ۳۰۰-۳۰۲). «از دیدگاه واج‌شناسی، پهلوی هم قرار گرفتن دو مصوت را هنگامی می‌توان یک مصوت مرکب به حساب آورد که دو جزء آن بر روی هم نقش یک مصوت واحد را ایفا کنند، یعنی جزء دوم از جزء اول قابل تجزیه نباشد» (نمره ۱۳۹۱، ص ۹۸ و ۹۹). در فارسی معیار امروز،

۱. تلفظ ow- وجود ندارد (هرچند در گذشته وجود داشته‌است) و مصوت o در کلمه‌هایی مانند روشن گاهی با کشش ro:šan و گاهی بدون آن rošan، به‌ویژه در گفتار سریع، تلفظ می‌شود (نمره ۱۳۹۱، ص ۱۰۰؛ نجفی ۱۳۹۰، ص ۶۲؛ کرد زعفرانلو کامبوزیا ۱۳۹۲، ص ۲۳۳). بر طبق روش مجموعه‌فرهنگ‌های سخن، نشانه [o]w- نماینده دو تلفظ ow- و o- است.
۲. تلفظ āw- برای نگارنده چندان آشنا نیست و به نظر می‌رسد که مثال مجموعه‌فرهنگ‌های سخن (ماوس) نیز اشتباه باشد. شاید پنت‌هاوس مثال بهتری باشد.
۳. تلفظ ey- مرکب از یک مصوت و یک صامت است (نمره ۱۳۹۱، ص ۱۰۰).
۴. تلفظ ā^v- مرکب از یک صامت میانجی ضعیف و مصوت است. علاوه‌براین، در فارسی توالی u^va- (مانند پنگوئن pangu^van) و u^vi- (مانند بیسکویت bisku^vit و سویچ su^vič) نیز وجود دارد. ^v- را می‌توان به‌صورت ^w- نیز نشان داد.
۵. تلفظ iya- مرکب از یک مصوت، یک صامت و یک مصوت است و مصوت مرکب نیست.
۶. تلفظ iyā- مرکب از یک مصوت، یک صامت و یک مصوت است و مصوت مرکب نیست.

۴-۵- واژه‌های چندآوا

در مجموعه‌فرهنگ‌های سخن، در آوانویسی واژه‌هایی که دو یا چند تلفظ گوناگون دارند، تلفظ‌های کمتر رایج یا قدیمی را در داخل پرانتز آورده‌اند، مانند ne(a,o)mud-an (مقدمه، ص سی‌ویک). این روش در فرهنگ‌های معتبر دنیا به‌کار نمی‌رود و روش رایج این است که صورت پرکاربرد یا اصلی به‌صورت کامل آوانویسی می‌شود و واج‌های متفاوت بعد از نشانه ویرگول می‌آید، برای مثال، آوانویسی سه کلمه زیر را در فرهنگ‌های انگلیسی در نظر بگیرید (نشانه خط تیره به معنی این است که قسمتی از آوانویسی حذف شده‌است):

graduand /'grɑdʒuænd, -dj-, -ænd/

ideologue /'ɪdɪəlɒg, 'ɪd-/

perfume /pɜ:'fju:m, pə'fju:m/

در نتیجه، بهتر است که واژه‌های چندآوا، مانند نمودن به‌صورت -nemudan, na- no- آوانویسی شوند.

در مجموعه فرهنگ‌های سخن، در آوانویسی واژه‌هایی که دوگانگی تلفظ در آن‌ها ناظر به بودن یا نبودن واج معینی است، واج مورد نظر را داخل قلاب آورده‌اند. قلاب در اینجا نشانه تلفظ شدن یا تلفظ نشدن واجی است که در داخل آن قرار گرفته‌است، مانند *'ās[e]nā* (مقدمه، ص ۵۱ و ۵۲). این روش نیز در فرهنگ‌های معتبر دنیا به کار نمی‌رود و روش رایج این است که به جای قلاب نشانه کمانک به کار می‌رود، مانند مدخل *lexicon* در *Oxford Dictionary of English* (SOANES and STEVENSON 2005):

lexicon /'leksɪk(ə)n/

که می‌تواند /'leksɪkən/ یا /'leksɪkn/ تلفظ شود. در نتیجه، بهتر است که واژه‌هایی مانند آشنا به صورت *âš(e)nâ* آوانویسی شوند.

۵- مثال و شاهد

در مقدمه فرهنگ بزرگ سخن (ص ۴ و ۵) چنین آمده‌است:
بعضی از شاهدهایی که از داستان‌نویسان معاصر نقل کرده‌ایم، در اصل به زبان گفتاری بوده‌است و ما آن‌ها را به زبان نوشتاری تبدیل کرده‌ایم.
به نظر می‌رسد این کار به پیروی از فرهنگ فارسی عامیانه (نجفی ۱۳۸۷) صورت گرفته باشد. به باور نگارنده، انجام این تغییر لزومی ندارد و جایز نیست. با تغییر نثر گفتاری به نثر نوشتاری در فرهنگ بزرگ سخن، می‌توان مدعی شد که این اثر بخشی از زبان فارسی واقعی و پویا را توصیف نمی‌کند.

۶- ریشه‌شناسی

متأسفانه بخش ریشه‌شناسی مجموعه فرهنگ‌های سخن فاقد ریشه و واژه‌های فارسی است و تنها ریشه و ام‌واژه‌ها را، البته به صورتی روشمند، در بر دارد. امروزه در فرهنگ‌نویسی به ریشه و واژه‌های بومی نیز پرداخته می‌شود و بخش ریشه‌شناسی فرهنگ‌ها نباید به واژه‌های قرضی محدود شود. برای مثال، در *Oxford Dictionary of English* (SOANES and STEVENSON 2005)، *The American Heritage High School Dictionary* (BERUBE 2010)، *The Chambers Dictionary* (MARR 2008) و *Merriam-Webster's Collegiate Dictionary* (MISH 2008) به شکلی نسبتاً مبسوط، ریشه و واژه‌های انگلیسی نیز، علاوه بر ام‌واژه‌ها، آورده شده‌است (درمورد بخش ریشه‌شناسی مجموعه فرهنگ‌های سخن ← قربان‌زاده ۱۳۹۴).

۷- حوزه علمی

برخی از برجسب‌های حوزه علمی که در مجموعه‌فرهنگ‌های سخن به کار رفته از این قرارند: ادبی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، جغرافیا، حسابداری، ریاضی، شیمی، کامپیوتر، کشاورزی و موسیقی. برجسب‌های حوزه علمی، دراصل، برای کمک به تعریف‌نگار است و بخشی از بار تعریف را به دوش می‌کشد و با کمک آن می‌توان ذهن کاربر را به سمت معنی مورد نظر راهنمایی کرد. معمولاً در فرهنگ‌ها از برجسب حوزه علمی فقط در مواردی استفاده می‌شود که واحد واژگانی در زبان گفتار یا نوشتار عموم مردم غیرمتخصص چندان رایج نباشد و اغلب در حوزه‌های تخصصی به کار رود (نیز ← Atkins and Rundell 2008, p. 403).

نگارنده واژه‌های اصطلاحاً تخصصی را به سه دسته کلی تقسیم می‌کند:

۷-۱- واژه‌های تخصصی راه‌یافته از زبان عموم مردم به زبان متخصصان

این واژه‌ها در نزد همه مردم بسیار رایج هستند، مانند خورشید، ستاره و ماه در حوزه نجوم. بدیهی است که نخستین انسان‌ها، هر روز و هر شب، این اجرام آسمانی را می‌دیدند و به مرور که برخی از آن‌ها به آسمان‌ها و آنچه در آن است علاقه‌مند شدند، از همین واژه‌های موجود در زبان خود برای نام بردن از این اجرام استفاده کردند. بسیاری از خوشه‌های واژگانی پرکاربرد از این دست هستند، از جمله آلبالو، گندم و لوبیا (گیاهی)، اسب، زنبور و گوسفند (جانوری)، پا، چشم و دست (باز هم جانوری) و بیابان، دریا و کوه (جغرافی) (برجسب‌ها براساس مجموعه‌فرهنگ‌های سخن است). در فرهنگ‌های یک‌زبانه، این قبیل واژه‌ها به هیچ‌روی به برجسب حوزه علمی نیاز ندارند، زیرا هیچ کمکی به کاربر فرهنگ نمی‌کنند.

۷-۲- واژه‌های تخصصی راه‌یافته از زبان متخصصان به زبان عموم مردم

اغلب افراد و حتی مردم کم‌سواد، با این گروه از واژه‌ها آشنایی دارند و به خوبی حوزه علمی آن‌ها را تشخیص می‌دهند، مانند تورم، چک سفید / سفیدامضا و صادرات در حوزه بانکداری و اقتصاد. بسیاری از خوشه‌های واژگانی موجود در رسانه‌ها، منابع نوشتاری و گفت‌وگوهای روزمره از این دست هستند، از جمله واژه‌های آفساید، پنالتی و گل (ورزش)، آمپول، ایدز و مرگ مغزی (پزشکی)، آچار، انبردست و پیچ‌گوشتی

(فنی) و ضدهوایی، موشک و نارنجک (نظامی). در فرهنگ‌های یک‌زبان، این قبیل واژه‌ها نیز به برجسب حوزه علمی نیاز ندارند.

۳-۷- واژه‌های تخصصی رایج در زبان متخصصان

این واژه‌ها در زبان امروز گفتار یا نوشتار عموم مردم غیرمتخصص چندان رایج نیست و اغلب در حوزه‌های تخصصی به کار می‌رود، هرچندکه ممکن است برخی از آن‌ها، که سابقه‌ای کهن در زبان دارند، در متن‌های فنی و مصنوع پیشینیان به کار رفته باشند، از جمله واژه‌های ارابه‌ران، پلاناریوم، جاثی علی رُکْبَیْه (نجوم)، تَحْنِیق، حَذْذ و مکفوف (عروض)، آبستراکسیون، ماکیاولیسیم و میلیتاریسم (سیاست) و اِسْتِیق، پانورامیک و عربانه (هنر). بی‌شک، این قبیل واحدهای واژگانی باید برجسب حوزه علمی داشته باشند، زیرا اغلب کاربران فرهنگ شناختی از این دست واژه‌ها ندارند و برجسب حوزه علمی، همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید، «حوزه علمی» آن‌ها را، که «فقط» گفتار و نوشتار تخصصی و یا متن‌های تخصصی کهن است، مشخص می‌کند، درحالی‌که «حوزه علمی» خوشه‌های واژگانی ۱-۷ و ۲-۷ به برجسبی که در مقابل آن آمده محدود نمی‌شود و می‌توان گفت در زبان «همه افراد» کاربرد دارد.

معمولاً در پیکره‌ها شاهدهی برای خوشه‌های واژگانی ۳-۷ وجود ندارد یا فقط در متن‌های تخصصی می‌توان از آن‌ها شاهدهی یافت. همان‌گونه که در فرهنگ بزرگ سخن نیز فاقد شاهد هستند. در نتیجه، فقدان شاهد در پیکره یا وجود شاهدهای بسیار اندک نیز معیار بسیار ساده‌ای برای برجسب‌دهی به این دست واژه‌هاست.

روش ساده دیگری که برای برجسب‌دهی به واحدهای واژگانی می‌توان به کار برد این است که فرهنگ‌نویس مترادف فرنگی هر مدخل را در فرهنگ‌های فرنگی جست‌وجو کند و فقط در صورتی که اغلب آن فرهنگ‌ها دارای برجسب حوزه علمی بودند، وی نیز به مدخل خود برجسب بیفزاید.

علاوه بر این، وقتی در تعریف واژه‌های حوزه علمی آن نیز آورده می‌شود یا به قرینه می‌توان حوزه علمی آن را به راحتی دریافت افزودن برجسب حشو و زائد است، مانند

آنفلانزا (پزشکی) بیماری ویروسی حاد دستگاه تنفس که باعث التهاب مخاط بینی، حلق، و ملتحمه چشم و نیز سردرد و درد عضلانی می‌شود. **سرهنگ** (نظامی) افسر ارشدی که دارای درجه بالاتر از سرگرد و پایین‌تر از سرتیپ است و معمولاً فرماندهی یک هنگ را برعهده دارد. **سوسیال دموکراسی** (سیاسی) نظریه‌ای سیاسی...

فوتبال (ورزش) ورزشی که آن را دو تیم...
کلم (گیاهی) گیاهی علفی، یک‌ساله، و کاشتنی از خانواده شنبو...
گمرک (اقتصاد) نوعی مالیات که دولت بر کالای واردشده به کشور یا بر کالایی که در حال خروج از کشور است می‌بندد.
گورگ (جانوری) پستاندار وحشی گوشت‌خوار از خانواده سگ و شبیه سگ گله...
گیتار (موسیقی) ساز زهی زخمه‌ای...

متأسفانه در مجموعه فرهنگ‌های سخن از برچسب‌های حوزه علمی به شکلی بسیار افراطی استفاده شده است. این گونه واژه‌ها، هرچند در متن‌های تخصصی نیز به کار می‌روند، ولی جزء واژه‌های روزمره فارسی‌زبانان هستند و نمی‌توان آن‌ها را «فقط» مربوط به حوزه‌ای تخصصی دانست. اما در مجموعه فرهنگ‌های سخن چنین محدودیتی دیده نمی‌شود و رایج‌ترین واژه‌های غیرتخصصی نیز دارای برچسب حوزه علمی هستند. از جمله، در برابر واژه آلو برچسب «گیاهی» خورده است، در حالی که در هیچ‌یک از فرهنگ‌های انگلیسی مراجعه شده (MARR 2008; HEACOCK 2003; GILLARD 2008; PERRAULT 2008; SOANES and STEVENSON 2005; RUNDRELL 2002; BERUBE 2010)، در برابر واژه *plum* «آلو» برچسب حوزه علمی وجود ندارد؛ نیز ← مدخل‌های آهن (شیمی) و (مواد)، زانو (جانوری)، خرس (جانوری)، والیبال (ورزش) و شاید هزاران مدخل دیگر در مجموعه فرهنگ‌های سخن. هر مدخل را با مترادف‌های انگلیسی و فرانسوی خود در فرهنگ‌های عمومی این دو زبان مقایسه کنید.

به نظر می‌رسد این افراط در مجموعه فرهنگ‌های سخن از آنجا سرچشمه می‌گیرد که در این فرهنگ‌ها، تمامی واحدهای واژگانی مربوط به یک حوزه علمی را متخصص آن علم تعریف کرده است و ویراستاران فرهنگ نیز، بدون توجه به طبقه‌بندی سه‌گانه پیش‌گفته، به همه آن‌ها برچسبی واحد داده‌اند.

۸- حوزه معنایی

در مجموعه فرهنگ‌های سخن، برای نخستین بار در میان فرهنگ‌های فارسی، با دقتی شایسته تحسین، به حوزه معنایی (semantic field) اهمیتی بسزا داده شده است. برخی از برچسب‌های حوزه معنایی که در فرهنگ بزرگ سخن به کار رفته از این قرارند: دشنام، طنز، عامیانه، قدیمی، کودکانه، مجاز و مؤدبانه، مانند **پهلوان پنبه** pahle(a)vānpambe (گفتگو) (طنز) (مجاز)

در فرهنگ بزرگ سخن برای آن دسته از واحدهای واژگانی که در زبان رسمی

به کار نمی‌رود یا کمتر به کار می‌رود از برچسب «گفتگو» استفاده شده است، مانند بزنبزن، خرده‌فرمایش، دامادسرخانه، یالقوز، یامفت و یواش. بهتر است برای چنین واژه‌هایی از برچسب «غیررسمی» (informal) استفاده شود. برچسب «گفتگو» این شبهه را، به‌ویژه برای غیرفارسی‌زبانان، ایجاد می‌کند که این واژه‌ها فقط در گفتگو یا در گفتار به کار می‌رود، درحالی‌که تمامی این واژه‌ها از پیکره‌ای نوشتاری استخراج شده است و الزاماً فقط در گفتگو رایج نیست.

۹- نظام ارجاع

در فرهنگ بزرگ سخن برای ارجاع مدخلی به مدخل دیگر از پنج نشانه پیکان «← →» «↕» استفاده شده است (انوری ۱۳۸۱، ص پنجاه، جدول نمادها). در فرهنگ فشرده و فرهنگ روز این پیکان‌ها حذف شده‌اند و فرض بر این گذاشته شده است که تمامی مترادف‌ها در فرهنگ وجود دارد و اگر کاربر متوجه معنی مترادف نیز نشد می‌تواند به مدخل همان مترادف مراجعه کند. از دیدگاه معنی‌شناختی، مترادف کامل در هیچ زبانی وجود ندارد یا بسیار به ندرت وجود دارد. برخلاف روش مجموعه فرهنگ‌های سخن و تقریباً همه فرهنگ‌های فارسی دیگر، در فرهنگ‌نویسی نوین از ارجاع (با پیکان یا بدون پیکان) بسیار کم استفاده می‌شود و فرهنگ‌نویسان فرهنگ‌های معتبر فرنگی اغلب تلاش می‌کنند هر واحد واژگانی را به صورت دقیق و بدون ارجاع به کلمه‌ای دیگر به‌تنهایی تعریف کنند. این کار به حجم فرهنگ می‌افزاید، اما در مقابل، کاربر از تعریف دقیق‌تری بهره‌مند می‌شود. با استفاده از این روش، می‌توان تمایزهای ظریف میان واژه‌هایی را که مترادف پنداشته می‌شوند مشخص کرد.

۱۰- ترکیب‌ها

در مجموعه فرهنگ‌های سخن برای نخستین بار در میان فرهنگ‌های فارسی به ترکیب‌ها توجهی ویژه شده است، به طوری که کثرت و درستی ترکیب‌های موجود در این فرهنگ‌ها با هیچ‌یک از فرهنگ‌های پیشین قابل مقایسه نیست. بسیاری از زیرمدخل‌هایی که در فرهنگ‌های پیشین آمده‌اند اصلاً ترکیب نیستند و تنها توالی دو واژه هستند که هیچ معنی مجازی‌ای از آن‌ها به دست نمی‌آید. برای مثال، هیچ‌یک از زیرمدخل‌های اسب تیزرو، اسب نبرد، اسب جنگی، و غیره ذیل مدخل اسب در یکی از فرهنگ‌های بسیار کلان و نامدار فارسی ترکیب نیست و بیهوده به حجم فرهنگ افزوده است. در

مجموعه فرهنگ‌های سخن تعداد این گونه زیرمدخل‌های بی‌ثمر و جاگیر بسیار اندک است و از این دیدگاه گامی بسیار مهم در فرهنگ‌نویسی فارسی به پیش گذاشته‌است.

۱-۱۰-۱- زنجیره‌هایی که فعل مرکب نیستند

در مجموعه فرهنگ‌های سخن نیز مانند تمامی فرهنگ‌های فارسی بسیاری از زنجیره‌هایی که فعل مرکب نیستند در قالب زیرمدخل ذکر شده‌است. ذکر این زنجیره‌ها در فرهنگ‌ها ضرورت ندارد و افزایش بی‌فایده حجم آن‌ها را در پی دارد. مهم‌ترین این زنجیره‌ها را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد (سیف‌اللهی و طیب‌زاده ۱۳۹۲، ص ۹۷-۱۰۴):

۱-۱۰-۱-۱ اسم (در نقش مفعول) + فعل بسیط

برای تشخیص فعل‌های مرکب از غیرمرکب در این ترکیب‌ها می‌توان از معیارهای زیر استفاده کرد:

الف) اگر بتوان فقط عنصر اسم را در زنجیره‌هایی که از ترکیب اسم با یک فعل پدید آمده‌اند با یک وابسته پیشین توصیف کرد، آن زنجیره به احتمال زیاد فعل مرکب نیست، بلکه عبارت است از یک اسم به علاوه یک فعل بسیط. مثلاً اگر بتوان اسم را در چنین زنجیره‌هایی با صفت مبهم «چند» یا «چند تا» توصیف کرد، آن زنجیره‌ها فعل مرکب نیستند. مثلاً زنجیره‌هایی مانند سیگار کشیدن، کبریت زدن، گل زدن و هدیه گرفتن فعل مرکب نیستند، چون می‌توان آن‌ها را با «چند تا» توصیف کرد.

ب) معیار دوم استفاده از «آزمون جانشینی» است: اگر در ترکیب «اسم (در نقش مفعول) + فعل» بتوان مفعول را با اسم‌های متعدد دیگر جایگزین کرد، این ترکیب فعل مرکب نیست. برای مثال، در فعل عید گرفتن به جای کلمه عید می‌توان واژه‌های بسیاری مانند جشن، عزا، عروسی، ختم، هفتم، چهلم و سال قرار داد (همان، ص ۹۷-۹۹؛ نیز ← حق‌شناس و همکاران ۱۳۸۷، ص ۷۸). در نتیجه نیازی نیست این زنجیره‌ها در فرهنگ آورده شود.

۱-۱۰-۲- اسم + داشتن

تقریباً اغلب اسم‌ها را می‌توان در این ترکیب قرار داد و عبارت‌های مشابه تولید کرد و دلیل مرکب نبودن این فعل‌ها نیز دقیقاً همین زایایی بیش از حد آن‌هاست، مانند ثبات داشتن، ثواب داشتن، رضایت داشتن، صداقت داشتن، صفا داشتن، صلاحیت داشتن،

طلب داشتن، طاقت داشتن، ظرفیت داشتن، عضویت داشتن، غرض داشتن، هدف داشتن، همخوانی داشتن، یقین داشتن. البته می‌توان فعل‌هایی را نیز با همین ساختار یافت که مرکب هستند، مانند تقدیم داشتن، ادامه داشتن و جریان داشتن. در این فعل‌ها نمی‌توان همراه را با هیچ اسم دیگری جایگزین کرد. بنابراین فعل‌های یادشده همگی مرکب‌اند (سیفاللهی و طبیب‌زاده ۱۳۹۲، ص ۹۷-۹۹).

علاوه‌براین، فعل داشتن در این زنجیره‌ها به معنی «دارای... بودن» یا «از... برخوردار بودن» است و در نتیجه معنی شفاف‌تری دارد و می‌توان از آوردن آن‌ها در فرهنگ چشم‌پوشی کرد، برای مثال، ثبات داشتن: دارای ثبات بودن؛ ثواب داشتن: از ثواب برخوردار بودن.

۱۰-۱-۳- مسند (صفت) + فعل ربطی

زنجیره‌های «صفت + فعل ربطی» ساخت‌های اسنادی‌اند که در زبان فارسی بسیار زیاده هستند. اگر قرار باشد این زنجیره‌ها به عنوان فعل مرکب در فرهنگ‌های فارسی بیابند، حجم فرهنگ‌ها بی‌اندازه زیاد می‌شود. بنابراین زنجیره‌هایی مانند ناراحت شدن، چاق شدن و زرد شدن فعل مرکب نیستند، زیرا می‌توان هر صفتی را جایگزین این صفت‌ها در ترکیب‌های فوق کرد (همان، ص ۱۰۰). فعل شدن به معنای «تغییر از حالتی به حالت دیگر»، هنگامی که با صفت همراه شود اغلب معنای خود را حفظ می‌کند، مانند «فریدون ناراحت شد»، پس ناراحت در این جمله مسند و شد فعل ربطی است. پس ناراحت شد فعل مرکب نیست و نیازی نیست چنین زنجیره‌هایی در فرهنگ آورده شود (حق‌شناس و همکاران ۱۳۸۷، ص ۷۸).

۱۰-۱-۴- مسند (صفت) + فعل سببی «کردن»

زنجیره‌های «صفت + فعل ربطی» را می‌توان با افزودن یک مفعول رایی به شکل «مفعول رایی + صفت + کردن» درآورد، مانند بچه چاق است ← غذا بچه را چاق کرد. اکثر زنجیره‌های حاوی «صفت + کردن» مرکب نیستند و فعل «کردن» در آن‌ها هم‌کرد نیست. البته باید توجه داشت که تمام ترکیب‌هایی که دارای صورت فوق هستند مشمول این قاعده نمی‌شوند. برای نمونه زرد کردن در معنای «به‌شدت ترسیدن» فعل مرکب است و در معنای «به رنگ زرد درآوردن» اسنادی است. می‌توان گفت این قبیل فعل‌ها، اگر معنای اصطلاحی داشته باشند، مرکب و در غیر این صورت، اسنادی‌اند. در نتیجه، این زنجیره‌ها فعل مرکب نیستند و نیازی نیست در فرهنگ آورده

شود: برجسته کردن، پاره کردن، پر کردن، جدا کردن، جیز کردن، چاق کردن، همراه کردن، هول کردن، یکی کردن (سیف‌اللهی و طیب‌زاده ۱۳۹۲، ص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ نیز ← گازرانی ۱۳۷۵، ص ۵۲؛ حق‌شناس و همکاران ۱۳۸۷، ص ۷۹).

۱۰-۱-۵- اسم مصدر + کردن

فعل کردن در بسیاری از مواردی که به اسم مصدر می‌پیوندد معنی «انجام دادن عمل...» را دارد. معنی این زنجیره‌ها شفاف است و فعل مرکب نیستند، در نتیجه می‌توان از آن‌ها در فرهنگ چشم‌پوشی کرد، مانند تشویق کردن (انجام دادن عمل تشویق)؛ نیز: اشغال کردن، بررسی کردن، پرواز کردن، تخریب کردن، تعقیب کردن، دعوت کردن، رسیدگی کردن، شکنجه کردن، شنا کردن (گازرانی ۱۳۷۵، ص ۵۳؛ مشکوة‌الدینی ۱۳۸۶، ص ۸۹).

۱۰-۱-۶- متمم قیدی یا متمم حرف اضافه‌ای + فعل بسیط

فعل‌هایی که در این نوع زنجیره‌ها به کار می‌روند معمولاً فعل‌های حرکتی‌اند، مانند آمدن، آوردن، رفتن و نشستن. به تعدادی از این زنجیره‌ها توجه شود: پایین آمدن، بیرون آمدن، عقب رفتن، عقب نشستن. معیار تشخیص این زنجیره‌ها از فعل مرکب به این صورت است که اگر کلمه همراه فعل را حذف کنیم و در معنای فعل تغییری حاصل نشود، این ترکیب‌ها فعل مرکب نیستند (سیف‌اللهی و طیب‌زاده ۱۳۹۲، ص ۱۰۱). در نتیجه نیازی نیست این زنجیره‌ها در فرهنگ آورده شود.

۱۰-۱-۷- فاعل + فعل بسیط

در مجموعه فرهنگ‌های سخن جمله‌های کامل به صورت ترکیب «فاعل + فعل» به اشتباه فعل مرکب دانسته شده‌اند، مانند آفتاب زدن، آفتاب گرفتن (= کسوف)، باران آمدن و برف آمدن. این زنجیره‌ها شامل فاعل (آفتاب، آفتاب، باران و برف) و فعل بسیط (زدن، گرفتن و آمدن) هستند و فعل مرکب به حساب نمی‌آیند (همان، ص ۱۰۲). در نتیجه نیازی نیست این زنجیره‌ها در فرهنگ آورده شود.

معیارهای دیگری نیز برای تشخیص فعل مرکب از زنجیره‌هایی که فعل مرکب نیستند وجود دارد که در اینجا از پرداختن بیشتر به این مبحث خودداری می‌شود.

۱۰-۲- محل قرار گرفتن ترکیب

در مجموعه فرهنگ‌های سخن ترکیب‌ها ذیل نخستین کلمه اصلی آن ترکیب، که هسته معنایی آن را تشکیل می‌دهد، قرار گرفته‌اند. برای مثال، ترکیب شعر سپید ذیل مدخل شعر آمده و نه سپید. استفاده از این روش در سراسر فرهنگ موجب شده‌است که کاربر ترکیب مورد نظر خود را به راحتی بیابد. علاوه بر این، زیرمدخل‌ها نیز به ترتیب حروف الفبا ذیل مدخل اصلی قرار گرفته‌اند.

۱۰-۳- تکرار سرمدخل در ترکیب

در ترکیب‌های فرهنگ بزرگ سخن برای جلوگیری از تکرار واژه سرمدخل، شاید به پیروی از فرهنگ فارسی معین، از نشانه ~ استفاده کرده‌اند، مانند

شهر

□ ~ بازی

□ ~ فرنگ

□ ~ هرت

خوشبختانه در فرهنگ فشرده و فرهنگ روز روش رایج را به کار برده‌اند و به جای نشانه ~ واژه سرمدخل را در زیرمدخل‌ها آورده‌اند.

۱۰-۴- ترتیب واژگانی نادرست در عبارات‌های فعلی

در مجموعه فرهنگ‌های سخن برای اینکه برخی از عبارات‌های فعلی زیر نخستین کلمه اصلی خود قرار بگیرند (← ۱۰-۲)، به اشتباه ساخت نحوی آن را تغییر داده‌اند. برای مثال، ذیل مدخل وسط به جای ترکیب کسی را وسط گذاشتن چنین آمده‌است: وسط گذاشتن کسی. با این کار سه اشتباه صورت گرفته‌است:

۱. کلمه فاعل / مفعول (= کسی)، برخلاف مثال موجود در فرهنگ (دیشب فلانی را وسط گذاشته بودند و می‌خندیدند)، به جای آنکه در ابتدای عبارت بیاید در انتهای عبارت و بعد از مصدر گذاشتن آمده و به دلیل نادیده گرفتن ترتیب واژگانی، عبارت بدساخت شده‌است.

۲. بعد از گذاشتن کسره قرار داده‌اند (وسط گذاشتن کسی). کسره اضافه یا وصفی واژه‌ای است که به دلیل ضعف خط فارسی به نگارش در نمی‌آید. در نتیجه واژه‌ای که جزئی از ترکیب کسی را وسط گذاشتن نیست به آن افزوده شده‌است.

۳. تکواژ را از این ترکیب حذف شده‌است. در حالی که جزئی از ترکیب است. چند مثال زیر را نیز در نظر بگیرید:

سرف	صرف
□ سرما زدن کسی (چیزی) شکوفه‌ها را سرما زده‌است.	□ صرف کاری کردن چیزی همه ثروتش را صرف عیاشی کرد.
صورت درست: کسی (چیزی) را سرما زدن.	صورت درست: چیزی را صرف کاری کردن.

نباید فراموش کرد که تنها صورت بی‌نشان ترکیب‌های فعلی در فرهنگ ثبت می‌شوند. برای مثال، در زبان فارسی هر سه جمله زیر دستوری و درست هستند:

دیشب فلانی را وسط گذاشته بودند و می‌خندیدند (کسی را وسط گذاشتن).
بعد از وسط گذاشتن برادرم و خندیدن به او مادرم ما را دعوا کرد (وسط گذاشتن کسی).
پدرام رو گذاشته بودیم وسط و بهش می‌خندیدیم (کسی را گذاشتن وسط).

اما فقط صورت بی‌نشان «کسی را وسط گذاشتن» باید در فرهنگ ثبت شود، زیرا صورت‌های دیگر نشاندار هستند و لزومی ندارد در فرهنگ آورده شوند. اگر در فرهنگی همه صورت‌های نشاندار ترکیب‌های فعلی ثبت شود، بیهوده به حجم فرهنگ افزوده خواهد شد و سودی نیز برای کاربر نخواهد داشت.

عبارت‌های فعلی بالا را نباید با برخی از عبارت‌های فعلی که دو یا چند صورت بی‌نشان دارند خلط کرد. برای مثال، هر دو صورت سر کسی کلاه گذاشتن و کلاه سر کسی گذاشتن بی‌نشان و درست هستند و در فرهنگ‌ها باید یک بار ذیل سر و بار دیگر ذیل کلاه ثبت شوند و یکی به دیگری ارجاع داده شود. نیز قیاس شود با شور به دل کسی افتادن و به دل کسی شور افتادن.

در مجموعه فرهنگ‌های سخن مواردی از این دست به‌وفور دیده می‌شود. نگارنده، در زبان فارسی، فرهنگی را نمی‌شناسد که در آن عبارت‌های فعلی، تماماً، به‌درستی ذکر شده باشد؛ چه فرهنگ‌هایی که اکنون در دست تألیف است و بخشی از آن‌ها منتشر شده و چه فرهنگ‌هایی که تألیف آن‌ها به پایان رسیده‌است.

۱۱- نقش دستوری

در مجموعه فرهنگ‌های سخن، برای نخستین بار در میان فرهنگ‌های فارسی، نقش دستوری کلمه‌ها با دقت بسیار مشخص شده‌است.

۱۱-۱- صفت فاعلی؛ صفت مفعولی؛ صفت نسبی

در فرهنگ بزرگ سخن صفت‌های فاعلی و مفعولی و نسبی به ترتیب با برچسب «صفت فاعلی» و «صفت مفعولی» و «صفت نسبی» مشخص شده‌اند که در فرهنگ فشرده و فرهنگ روز به درستی فقط برچسب «صفت» آمده است. همان‌گونه که صفت‌های بیانی و صفت‌های مشابه و... فقط با برچسب «صفت» مشخص شده‌اند، در مورد صفت‌های فاعلی و مفعولی و نسبی نیز برچسب «صفت» کفایت می‌کند، زیرا به رفتار نحوی واژه ارتباط ندارد.

۱۱-۲- صفت فاعلی، اسم

در فرهنگ بزرگ سخن برخی واژه‌های مرکب فعلی که دارای ساخت صرفی «اسم + بن فعل» هستند، مانند آب‌بند، آب‌پاش و روان‌نویس با برچسب «صفت فاعلی، اسم» مشخص شده‌اند. در این فرهنگ، با استناد به کتاب‌های دستور سنتی، ساخت صرفی چنین واژه‌هایی را صفت فاعلی مرکب مرخم در نظر گرفته‌اند (انوری ۱۳۸۱، مقدمه، ص سی‌ونه) و بر این اساس، نقش دستوری «صفت فاعلی» را نیز در کنار «اسم» قرار داده‌اند. در فرهنگ فشرده و فرهنگ روز برای چنین واژه‌هایی فقط برچسب «اسم» ذکر شده است که شاید بهتر باشد.

۱۱-۳- حاصل‌مصدر

در دستورهای سنتی، واژه‌هایی که از ترکیب صفت و پسوند اشتقاقی *-i* ساخته می‌شوند و دارای معنی مصدری هستند با عنوان «حاصل‌مصدر» یا «اسم‌مصدر» شناخته می‌شوند، مانند آسانی، سختی و مهربانی. در مجموعه فرهنگ‌های سخن، این مدخل‌ها با نقش دستوری «حاصل‌مصدر» مشخص شده‌اند. نگارنده پیشنهاد می‌کند این واژه‌ها نیز با هویت دستوری «اسم» (← حق‌شناس و همکاران ۱۳۸۷، ص ۲۵۰) مشخص شوند.

۱۲- نشانه‌های اختصاری

در مجموعه فرهنگ‌های سخن به‌وفور از نشانه‌های اختصاری استفاده شده است. نگارنده در جایی دیگر، در مخالفت با به‌کار بردن نشانه‌های اختصاری در فرهنگ‌های فارسی، مطلبی منتشر کرده بود که تکرار آن را در اینجا مفید می‌داند:

فرهنگ‌نویسانی که تفاوت استفاده از نشانه‌های اختصاری و صورت کامل واژه‌های پرکاربرد در فرهنگ را به‌وسیله رایانه مقایسه نکرده‌اند چنین می‌پندارند که نشانه‌های

اختصاری حجم زیادی از فرهنگ را کاهش می‌دهد، درحالی‌که اصلاً این‌گونه نیست. توضیح اینکه در فرهنگ‌ها، در انتهای اغلب مدخل‌ها، حدود نیم سطر جای خالی وجود دارد که وقتی از صورت کامل کلمه استفاده شود، فقط چند میلی‌متر از این جای خالی پر می‌شود و حجم زیادی به فرهنگ افزوده نمی‌شود. امروزه در بسیاری از فرهنگ‌های انگلیسی نیز به‌ندرت از نشانه اختصاری استفاده می‌شود. برای مثال، در *Cambridge Advanced Learner's Dictionary* هویت‌های دستوری به‌صورت کامل *verb, pronoun, prefix, noun, conjunction* ذکر شده‌است. از سوی دیگر، حروف خط فارسی برخلاف حروف خط لاتین به‌صورت متصل نوشته می‌شود و برای «اختصارسازی» چندان مناسب نیست. «علائم اختصاری به شکل تقلیدی و کورکورانه آن چندان مفید نیست و زبان طولانی و مختصرنشده نویسندگان شیوانویس به‌مراتب بهتر از زبان مختصرشده پاره‌ای از علمای بی‌دقت است، زیرا آن‌یک روشن و فصیح و قابل فهم است، ولی این‌یک مبهم است و پیچیده» (فرشیدورد ۱۳۸۷، ص ۳۲۶). اگر در فرهنگ‌های انگلیسی برای کلمه‌ای مانند *German* نشانه اختصاری *Ger* نوشته می‌شود، گمراه‌کننده نیست، ولی آیا به‌کار بردن «لظ» (= تلفظ) و «ماز.» (= مازندرانی) و «متر.» (= مترگ / ترکی شده) و «مل.» (= معمولی) و «نقد.» (= نقود / مسکوکات) (← معین ۱۳۷۱) موجب دشواری استفاده از فرهنگ نمی‌شود؟ در برخی موارد به نظر می‌رسد فرهنگ‌نویسان ایرانی بدون هیچ دلیل موجهی به استفاده از نشانه‌های اختصاری اصرار دارند، چنان‌که «رب.» (= ربط) و «زما.» (= زمان) و «سین.» (= سینما) و «شیم.» (= شیمی) و «طبر.» (= طبری) (← همان) تنها یک یا دو میلی‌متر نسبت به‌صورت کامل خود جای کمتری اشغال می‌کنند. چنین واژه‌هایی اگر صدها بار هم در فرهنگ تکرار شوند، تنها چند سطر به فرهنگ خواهند افزود. در برخی فرهنگ‌ها (← همان) نیز از «و» به‌جای «ولادت» استفاده می‌شود که ممکن است با «وفات» اشتباه شود (قربان‌زاده ۱۳۹۲، ص ۱۷۸ و ۱۷۹).

علاوه‌براین، خط فارسی به دلیل اینکه مصوت‌های کوتاه (a و e و o) در آن نوشته نمی‌شود، به خودی خود اختصاری است و کوتاه‌سازی دوباره آن از فهم مطلب می‌کاهد. حتی اگر اصرار به استفاده از نشانه اختصاری در فرهنگ داشته باشیم، لزومی ندارد که برای همه زبان‌های موجود در بخش ریشه‌شناسی و نیز همه برچسب‌های دستوری نشانه اختصاری به‌کار ببریم. برای مثال، در سراسر فرهنگ بزرگ سخن تعداد بسیار اندکی نقش دستوری حرف ندا (حذ) و میانوند (مید) به‌کار رفته‌است. همچنین واژه‌های ارمنی (ارم)، اکدی (اکد) و هلندی (هلند) به‌ندرت در بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن وجود دارد. برای کلمه‌هایی از این دست، که کاربرد آن‌ها در

سراسر فرهنگ انگشت‌شمار است، نیازی به استفاده از نشانه اختصاری نیست، چون به‌هیچ‌روی به حجم فرهنگ نمی‌افزاید و تنها گمراهی کاربر را در پی دارد. خوشبختانه، در فرهنگ‌های جدید و معتبر فارسی، مانند فرهنگ جامع زبان فارسی (صادقی ۱۳۹۲) و فرهنگ فارسی دو جلدی (صدری‌افشار و همکاران ۱۳۸۹)، به‌درستی از به‌کار بردن نشانه‌های اختصاری خودداری کرده‌اند.

*

پیوست: فرهنگ روز سخن

فرهنگ روز سخن جدیدترین فرهنگ فارسی است که اختصاصاً به واژه‌های معاصر فارسی می‌پردازد و نخستین بار در سال ۱۳۸۳ در یک جلد و ۱۳۷۶ صفحه منتشر شد. علی‌رغم اهمیت این اثر در پژوهش‌های هم‌زمانی زبان فارسی و مطالعه ادبیات معاصر فارسی، تاکنون آنچنان‌که شایسته است به معرفی آن پرداخته نشده. از آنجاکه بسیاری از ویژگی‌های این اثر با دیگر فرهنگ‌های سخن مشترک است، نگارنده به‌اختصار به تفاوت‌های آن با فرهنگ بزرگ سخن اشاره می‌کند.

۱- تعریف‌نگاری

واحدهای واژگانی فرهنگ روز سخن از فرهنگ فشرده سخن و آن نیز از فرهنگ بزرگ سخن (در هشت جلد) استخراج شده‌است. برتری فرهنگ فشرده و در پی آن فرهنگ روز نسبت به فرهنگ بزرگ در تعریف‌های بهتر و توصیفی‌تر آن‌هاست و این نکته بسیار مهمی است که اغلب پژوهشگران و حتی فرهنگ‌نویسان از آن غافل‌اند. توضیح اینکه در طی تلخیص فرهنگ بزرگ برای انتشار فرهنگ فشرده، خانم منیژه گاوزرانی (ویراستار تلخیص)، بسیاری از برش‌های معنایی موجود را به‌صورتی علمی‌تر و جامع‌تر بازنویسی و تعریف کرده‌است. از جمله بسیاری از مدخل‌هایی که در فرهنگ بزرگ سخن، به‌جای تعریف، چند مترادف دارند، در فرهنگ فشرده و فرهنگ روز تعریفی علمی و کامل دارند، مانند چند مدخل زیر، که از میان صدها مدخل بازنویسی شده در فرهنگ فشرده و فرهنگ روز استخراج شده‌اند:

خیابانی ویژگی آن‌که به پرسه زدن و ولگردی در مواد مخدر مشغول است (فرهنگ فشرده و خیابان‌ها می‌پردازد و به‌ویژه به کارهای خلاف فرهنگ روز).
مانند گدایی، تن‌فروشی، یا خرید و فروش

خیابانی ویژگی آن‌که به پرسه زدن و ولگردی در خیابان‌ها می‌پردازد (فرهنگ بزرگ سخن).

*

راضی ... ۲. آماده پذیرش وضعی یا انجام کاری (فرهنگ فشرده و فرهنگ روز).

راضی این معنی در فرهنگ بزرگ سخن نیست.

*

علامت ۱. تصویر، نقش، حرف، و مانند آن‌ها که

معنا یا منظور خاصی را برساند یا سبب شناسایی

یا آگاهی نسبت به کسی یا چیزی شود؛ نشانه؛

نماد. ۲. رفتار یا حرکتی که معمولاً بدون به‌کار

بردن کلام بیان‌کننده منظور و مقصودی است:

سر را به علامت سلام و آشنایی جنباند. سکوت

علامت رضاست. ۳. آنچه، معمولاً بنا بر تجربه، از

روی آن وقوع حالت و وضعیت یا رویدادی

طبیعی را پیش‌بینی می‌کنند: ابرهای سیاه علامت

باران است. دردهای کوتاه و منقطع علامت

زایمان است (فرهنگ فشرده و فرهنگ روز).

معنی ۲ و ۳ در فرهنگ بزرگ سخن نیست.

علامت ۱. نشانه‌ای که بیان‌کننده اندیشه، فرمان،

پیام و مانند آن‌ها باشد؛ نماد؛ نشانه (فرهنگ

بزرگ سخن).

روز ... ۲. دوره زمانی بیست و چهارساعته‌ای که در

طی آن زمین یک دور کامل به دور محور خود

می‌گردد؛ شبانه‌روز. ۳. هریک از دوره‌های زمانی

بیست و چهارساعته‌ای که هفته، ماه یا سال به آن

تقسیم می‌شود: دکتر برای روز دوشنبه ۱۲ بهمن

امسال به من وقت داد. ... ۵. سالگرد امری که

اهمیت تاریخی پیدا کرده و به مناسبتی برای

بزرگداشت طبقه یا قشر خاصی و طرح مسائل و

مشکلات آن یا پرداختن به موضوع یا امری

خاص تبدیل شده است: روز جهانی کارگر

(فرهنگ فشرده و فرهنگ روز). معنی ۳ در

فرهنگ بزرگ سخن نیست.

روز ... ۲. شبانه‌روز. ... ۴. روزی که سالگرد امری

خاص است (فرهنگ بزرگ سخن).

*

اغلب این تغییرات و ویرایش‌ها در ذیل فرهنگ بزرگ سخن نیامده‌اند.

۲- واحدهای واژگانی

در مقدمه فرهنگ روز و فرهنگ فشرده به تعداد سرمدخل‌های آن‌ها و نیز به روش

تلخیص این دو فرهنگ اشاره نشده است. در فرهنگ روز و فرهنگ فشرده، از جمله،

حاصل‌مصدرهای دارای معنی شفاف (مانند خوشمزگی، دل‌سوختگی و ریاکاری)

حذف شده‌اند. معنی حاصل‌مصدرها را می‌توان از معنی پایه آن‌ها، که صفت است،

به راحتی دریافت: خوشمزگی (خوشمزه بودن)، دل‌سوختگی (دل‌سوخته بودن) و

ریاکاری (ریاکار بودن). در این دو فرهنگ، به درستی بسیاری از واژه‌های مرکب و

مشتق دارای معنی شفاف نیز حذف شده‌اند، مانند بستنی فروش، بی‌اضطراب و شوهردار. معنی این واژه‌ها را نیز می‌توان از کنار هم قرار دادن اجزای آن‌ها فهمید و فاقد معنی مجازی هستند؛ بستنی فروش (فروشنده بستنی)، بی‌اضطراب (بدون اضطراب) و شوهردار (دارای شوهر). در مقابل، مدخل‌های جدیدی به این دو فرهنگ افزوده شده که در فرهنگ بزرگ سخن نیامده‌است، مانند سارس (نام بیماری).

۳- شاهد و مثال

در فرهنگ روز «شاهد» (quotation) وجود ندارد و فقط در موارد کمی از «مثال» (editorial example) استفاده شده‌است. اغلب مثال‌ها برگرفته از مثال‌های فرهنگ بزرگ سخن هستند؛ از جمله ← مدخل‌های ادامه، به اصطلاح [ذیل اصطلاح]، الکی و اما در فرهنگ فشرده و فرهنگ روز.

نگارنده پیشنهاد می‌کند، علاوه بر انتشار فرهنگ روز با ساختار کنونی، نسخه‌ای دارای شاهد نیز از آن فراهم شود. برای این کار می‌توان دست‌کم یک شاهد معاصر از میان شاهد‌های موجود در فرهنگ بزرگ سخن یا شاهد‌های موجود در بانک شاهد مجموعه فرهنگ‌های سخن را به برخی واحدهای واژگانی فرهنگ روز افزود.

۴- ریشه‌شناسی

در قسمت ریشه‌شناسی فرهنگ روز، برخلاف فرهنگ بزرگ، به درستی فقط به ریشه واژه‌های بسیط اشاره شده‌است، در حالی که در فرهنگ بزرگ، با توجه به گسترده‌تر بودن آن، علاوه بر واژه‌های بسیط، ریشه واژه‌های مشتق، مرکب، و مشتق مرکب نیز آمده‌است. در فرهنگ روز، تعدادی از ریشه‌های موجود نیز اصلاح شده‌است.

۵- حوزه معنایی

در سراسر فرهنگ فشرده و فرهنگ روز به درستی برچسب «مجاز» حذف شده‌است. امروزه در فرهنگ‌های فرنگی نیز برچسب مجاز (metaphorical یا figurative) به کار نمی‌رود یا بسیار به ندرت کاربرد دارد.

در فرهنگ روز برچسب «قدیمی» وجود ندارد، زیرا تمامی واحدهای واژگانی و برش‌های معنایی دارای این برچسب، به صورت یک‌پارچه، در این فرهنگ حذف شده‌اند.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، سخن، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ فشرده سخن، دو جلد، سخن، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۳)، فرهنگ روز سخن، سخن، تهران.
- ثمره، بدالله (۱۳۹۱)، آواشناسی زبان فارسی؛ آواها و ساخت آوایی هجا، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- حق‌شناس، علی محمد و همکاران (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی، مدرسه، تهران.
- دیهیم، گیتی (۱۳۸۷)، فرهنگ آوایی فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.
- رفیعی خضری، سعید (۱۳۹۰)، «اصطلاحات تخصصی در فرهنگ‌های عمومی»، مجموعه مقالات نخستین همایش فرهنگ‌نویسی علامه دهخدا، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، صفحه‌های ۲۶۳-۲۸۷.
- سامعی، حسین (۱۳۶۸)، «راهی که تا امروز پیموده‌ایم»، مجله آدینه، شماره ۳۳.
- سیف‌اللهی، مهربانو و امید طیب‌زاده (۱۳۹۲)، «چه زنجیره‌هایی فعل مرکب نیستند؟»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۵ و ۶، صفحه‌های ۹۳-۱۰۴.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، فرهنگ جامع زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- صدری‌افشار، غلامحسین و همکاران (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی دو جلدی، فرهنگ معاصر، تهران.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۷)، مسئله درست و غلط، نگارش و پژوهش در زبان فارسی، سخن، تهران.
- قربان‌زاده، فرهاد (۱۳۹۲)، «نقد و بررسی فرهنگ فارسی اعلام»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۵ و ۶، صفحه‌های ۱۷۴-۱۹۵.
- قربان‌زاده، فرهاد (۱۳۹۴)، «نقد و بررسی بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۹، صفحه‌های ۱۶۷-۱۹۴.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه (۱۳۹۲)، واج‌شناسی؛ رویکردهای قاعده‌بنیاد، سمت، تهران.
- گازرانی، منیژه (۱۳۷۵)، «ترکیبات فعلی در فرهنگ‌های عمومی یک‌زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۲۵ و ۲۶، [تاریخ انتشار: آذر ۱۳۷۷]، صفحه‌های ۵۰-۶۹.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، توضیحات و حواشی: هرمز میلانیا، هرمس، تهران.
- مدرسی قوامی، گلناز (۱۳۸۹)، «نگاهی دیگر به واکه مرکب در زبان فارسی؛ ملاحظات آوایی، تاریخی و صرفی»، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی صرف، به کوشش ویدا شقاقی، نویسه‌پارسی، تهران، صفحه‌های ۷۵-۱۰۹.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۶)، دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)، سمت، تهران.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، شش جلد، امیرکبیر، تهران.
- میلانیا، هرمز (۱۳۸۴)، — لازار، ژیلبر (۱۳۸۴).
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی عامیانه، نیلوفر، تهران.

- نجفی، ابوالحسن (۱۳۹۰)، *مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی*، نیلوفر، تهران.
- ATKINS, B.T. and RUNDLELL M. (2008), *The Oxford Guide to Practical Lexicography*, New York, Oxford University Press.
- BERUBE, M.S. (2010), *The American Heritage High School Dictionary*, 4th Edition, New York, Houghton Mifflin Harcourt.
- BUSSMANN, H. (1996), *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, translated and edited by Gregory Trauth and Kerstin Kazzazi, London and New York, Routledge.
- DAINTITH, J. and MARTIN, E. (2005), *A Dictionary of Science*, New York, Oxford University Press.
- GILLARD, P. (2008), *Cambridge Dictionary of American English*, Second Edition, New York, Cambridge University Press.
- HARTMANN, R.R.K. and JAMES, G. (2002), *Dictionary of Lexicography*, London and New York, Routledge.
- HEACOCK, P. (2003), *Cambridge Advanced Learner's Dictionary*, Cambridge, Cambridge University Press.
- JEUGE-MAYNART, I. (2008), *Le Petit Larousse illustré*, Paris, Larousse.
- MARR, V. (2008), *The Chambers Dictionary*, 11th Edition, Edinburgh, Chambers Harrap.
- MISH, F.C. (2008), *Merriam-Webster's Collegiate Dictionary*, 11th Edition, Massachusetts, Merriam-Webster.
- PERRAULT, S. (2008), *Merriam-Webster's Advanced Learner's English Dictionary*, Massachusetts, Merriam-Webster.
- RUNDLELL, M. (2002), *Macmillan English Dictionary for Advanced Learners*, Oxford, Macmillan Publishers Limited.
- SOANES, C. and STEVENSON, A (2005), *Oxford Dictionary of English*, Second Edition, New York, Oxford University Press.
- WALKER, P.M.B. (2002), *Chambers Dictionary of Science and Technology*, Edinburgh, Chambers Harrap.